



پیغام عشق

قسمت هفتصد و پنجاه و دوم





با سلام و وقت بخیر خدمت آقای شهبازی دوست‌داشتنی و تمام گنج‌حضورهای عزیز

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ خوابم بیسته‌ای، بگشا ای قمر نقاب

تا سجده‌های شکر کند پیشت آفتاب

ای خداوند که مانند قمر، زیبا هستی؛ خواب من را ناآرام کردی من دیگر در ذهنم آرام و قرار ندارم. و هر لحظه با احساسات مخرب من ذهنی مثل خشم و اضطراب و کینه و ترس از آینده و حسادت روبه‌رو هستم و دیگر نمی‌توانم در ذهن باشم، لطفاً نقابت را بردار ای قمر زیبا، لطفاً من را به فضای این لحظه راه بده، تا من متوجه زیبایی تو بشوم و بفهمم از هر چیز مادی بهتر و برتر و زیباتر و آرامش‌بخش‌تر هستی، و آن موقع من به‌عنوان آفتابی که اکنون به آفتاب بودن خودش پی برده در برابر تو سجده خواهیم کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ دامان تو گرفتم و دستم بتافتی

هین دست درکشیدم، روی از وفا متاب

من خواستم به تو پناه بیاورم، اما چون با من ذهنی به سمت تو آمده بودم، دست من را رد کردی، پس دستم را از تو کشیدم، اما لطفاً وفایت را نسبت به من قطع نکن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ گفتم: مکن شتاب که آن هست فعل دیو

دیو او بود که می‌نکند سوی تو شتاب



به من گفتمی که عجله نکن، زیرا عجله از صفات شیطان هست. در اصل شیطان کسی هست، که بداند این لحظه وجود دارد و بداند این لحظه تمام آن چیزی است که ما به آن نیاز داریم و تمام آرامش و حس امنیت و قدرت و هدایت و خرد مورد نیاز ما در این لحظه وجود دارد، ولی باز هم فضاگشایی نکند و به این لحظه نیاید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳ یا رب کنم، بینم بر درگه نیاز

چندین هزار یا رب، مشتاق آن جواب

فضا را باز می‌کنم و به این لحظه می‌آیم و با خدا و زندگی و کائنات یکی می‌شوم و می‌بینم که کل کائنات با من در این لحظه قرار دارد و همه در جواب در لحظه بودن من و یا رب گفتن من یا رب می‌گویند و در لحظه به همراه من حضور دارند، حتی آن من‌ذهنی‌هایی که خودشان از یا رب گفتنشان خبر ندارند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳ از خاک بیشتر دل و جان‌های آتشین

مُستَسقیانه کوزه گرفته که آب آب

وقتی به این لحظه می‌آییم، می‌بینم که بیش‌تر من‌های ذهنی که پر از درد و خشم و کینه و نفرت و افسردگی هستند، درحالی‌که دارند از تشنگی می‌میرند، کوزه به‌دست گرفته و به‌دنبال آب حضور می‌باشند. درواقع هر کاری که این من‌های ذهنی می‌کنند برای رسیدن به این آب حضور هست، تنها دواي آن‌ها همین آب حضور است، منتهی آن‌ها از فضای بی‌کران این لحظه بی‌خبر هستند و در همانیدگی‌های خود به‌دنبال آن آب معنوی می‌گردند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ بر خاک رحم کن که از این چار عنصر او

بی دست و پاتر آمد در سیر و انقلاب

ای خداوند متعال بر ما انسان‌ها رحم کن، زیرا از بین چهار عنصر طبیعت عنصر خاک از همه بی دست و پاتر و بی جنب و جوش تر است و درواقع به بودن در من ذهنی تمایل و اینرسی دارد و به این من ذهنی چسبیده است و نمی‌تواند از آن جدا بشود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ وقتی که او سبک شود، آن باد، پای اوست

لنگانه برجهد دو سه گامی پی سحاب

وقتی که از من ذهنی سبک شویم، باد حضور به کمک ما می‌آید و درست است که ما هنوز هم با فضاگشایی کامل خیلی فاصله داریم، ولی با همان فضاگشایی کم خودمان باز هم فضا را باز می‌کنیم و دو سه قدمی به سمت خداوند برمی‌داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳️ تا خنده گیرد از تک آن لنگ برق را

و اندر شفاعت آید آن رعد خوش خطاب

خداوند از این فضاگشایی ناقص ما خنده‌اش می‌گیرد و آن خداوند که مانند رعدی خوش صدا می‌باشد، که خبر بارش آرامش و شادی و حس امنیت و فراوانی درون و بیرون را به ما می‌دهد، شفاعت ما را می‌کند و ما را از ذهن نجات می‌دهد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳ با ساقیان ابر بگوید که: برجهید

کز تشنگانِ خاک بجوشید اضطراب

خداوند دستور بارش شادی و فراوانی را در زندگی ما می‌دهد زیرا متوجه جنب‌وجوش ما می‌شود. پس متوجه می‌شویم این تلاش کردن‌های ما و اجرا کردن قانون جبران و وقت گذاشتنمان اهمیت دارد و باعث لطف خداوند به ما می‌شود و خدا مسیر را برای ما هموار می‌کند. البته این قاعده هم در مسائل معنوی صحیح می‌باشد و هم در مسائل مادی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳ گیرم که من نگوییم، آخر نمی‌رسد

اندر مشامِ رحمت بویِ دلِ کباب؟

حتی اگر ما با من ذهنی‌مان هیچ صحبتی هم نکنیم، که درواقع کار درست همان است که با من ذهنی‌مان هیچی نگوییم، خداوند قطعاً هر لحظه از فضاگشایی‌ها و تلاش‌های ما با خبر است و کن‌فکان پاداش زحمات ما را اجرایی خواهد کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

✳ پس ساقیان ابر همان دم روان شوند

با جرّه و قنینه و با مشکِ پرشراب

پس فرشته‌هایی که نعمت‌ها و شادی را از فضای عدم به دنیای مادی می‌آورند دست به کار می‌شوند به هر کس به اندازه ظرفیتی که دارد لطف و آرامش و خوشبختی می‌دهند. پس بهتر است که ما تلاش کنیم تا ظرفیت خودمان را بالا ببریم تا بیش‌تر از این نعمت‌ها بهره ببریم و این اصل را بدانیم که هرچیزی که در زندگی ما محدود است، دلیلش محدود بودن من ذهنی ما می‌باشد.




مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

* خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق

کاین گنج در بهار برویید از خراب

خاموش باش و انصتوا را بپذیر و من ذهنی ات را ساکت کن و در خرابه من ذهنی ات خداوند را جست و جو کن، نه در آن من ذهنی به کمال رسیده که طمع رسیدن به آن را داری، زیرا این گنج حضور در همین من ذهنی ناقص تو رشد خواهد کرد.

با تشکر از همه دوستان عزیز

عباس از شیراز 



با سلام

برداشتی از غزل شماره ۶۱۳ از برنامه ۹۰۳ و ابیاتی از مثنوی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

ای خواجه بازرگان، از مصر شکر آمد

وان یوسف چون شکر، ناگه ز سفر آمد

مولانا می‌گوید، همه انسان‌ها ذاتاً بازرگانند و تجارت کردن را بلدند. انسان به‌عنوان امتداد خدا قدرت شناسایی و تشخیص را دارد، و می‌تواند با فضاگشایی در اطراف اتفاقات این لحظه با زندگی معامله سودمندی کند، هشیاری جسمی و غم‌های من‌ذهنی را بدهد، و از برکات فضای باز شده درونش، عشق و خرد و شادی بی‌سبب زندگی را بگیرد. و آن یوسف گم‌گشته که مانند شکر شیرین و زیباست، و همان اصل ماست، از مرکز عدم پیدا شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۳

ای خدای رازدان خوش‌سخن

عیب کار بد، ز ما پنهان مکن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۴

عیب کار نیک را منما به ما

تا نگردیم از روش سرد و هبا

ای خداوند رازدان و خوش‌سخن، عیب کارهای بد و ضررهایش را که چگونه با مرکز همانیده مسئله می‌سازم و درد ایجاد می‌کنم، را به من نشان بده، و از من پنهان مکن، و هم‌چنین سختی کار نیک، که درد هشیاران و فضاگشایی است، را به من نشان نده تا سرد و سست و ناامید نشوم.



ما ذاتاً تجارت کردن را بلدیم. آیا مشتری را هم می‌شناسیم؟ آیا مشتری ما من‌های ذهنی هستند و ما می‌خواهیم من‌ذهنی‌مان را به آن‌ها بفروشیم، و تأیید و توجه بگیریم، و به نظر خودمان یک من‌ذهنی به کمال رسیده داریم؟ مردم مشتری ما نیستند، تنها مشتری که برای ما سود دارد زندگی است، منتهی من‌ذهنی که هشیاری جسمی است، شک دارد و برای همین من‌های ذهنی به‌خاطر مشتری بی‌شکوه و بی‌جلال که تأیید و توجه گرفتن از مردم است، مشتری اصلی را که خداوند است، را بر باد دادند. درحالی که خداوند مال و جان و هرچه که به انسان تعلق دارد، به‌ازای بهشت خریده است. هرچقدر همانیدگی داشته باشیم، باید بدهیم، و فضای گشوده‌شده که بهشت است، از خداوند بگیریم، و از غم مشتریان فاقد ارزش یعنی مردم بالاتر بیاییم، چون این‌ها مشتریان ما نیستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۱

مشتری کو سود دارد، خود یکی ست

لیک ایشان را در او ریب و شکی ست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۲

از هوای مشتری بی شکوه

مشتری را باد دادند این گروه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

مُشتری ماست اللهُ اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۴

مشتری جُو که جُو یانِ تو است

عالمِ آغاز و پایانِ تو است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

هین مَکش هر مشتری را تو به دست

عشق‌بازی با دو معشوقه بد است

می‌گوید تو مشتری را جست‌وجو کن که او خود زندگی است، و جویان تو است، و می‌خواهد، در تو به خودش زنده شود. اوست که آغاز ما که خودش بوده، و پایان ما هم خودش هست، را می‌داند. ما وقتی وارد این جهان شدیم، عدم بودیم، آمدیم همانیده شدیم، و او هر لحظه می‌خواهد ما را از همانیدگی‌ها بیرون بکشد، و جذب کند. ولی ما درد می‌کشیم و نمی‌گذاریم. ما به‌عنوان من‌ذهنی دنبال آدمی می‌گردیم، که ثابت کنیم، ما هم هستیم، تا تأیید و توجه بگیریم. و در مقایسه حتی برتر درآییم. اما مولانا می‌گوید، این مشتری‌ها را رها کن، فضا را باز کن، و این لحظه با خداوند عشق‌بازی کن. هر چیزی که ذهنت نشان می‌دهد، جذب آن نشو، و خودت را مشغول همانیدگی‌ها نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار آن کارست ای مشتاقِ مست

کاندر آن کار، آر رسد مرگت، خوش است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۹

شد نشانِ صدقِ ایمانِ ای جوان

آنکه آید خوش تو را مرگِ اندر آن



ای کسی که اشتیاق داری کار معنوی بکنی، آن کاری کار است، که فضا را باز کنی و مرکزت را عدم کنی، و نسبت به من ذهنی بمیری. اگر متعهدانه روی خودت کار می کنی و از مرگ من ذهنی ات خوشتر می آید، نشان این است، که فضایت گشوده شده، و هرچه قدر من ذهنی ات کوچک تر شود، فضای درونت وسیع تر می شود، و بیش تر خوشتر می آید، و این نشان صدق ایمان است. ایمان راستین این است که به او زنده شوی، و او را ببینی.

مولوی مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۰

گر نشد ایمان تو ای جان چنین

نیست کامل، رو بچو اکمال دین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۱

هر که اندر کار تو شد مرگ دوست

بر دل تو، بی کراحت دوست، اوست

ای جان من، اگر از کوچک شدن من ذهنی ات ناراحت می شوی، پس ایمان تو راستین نیست. برو دینت را کامل کن. چون دین تو من ذهنی است، و اگر کسی در اطراف تو در کارت مرگ دوست شد، و کاری کرد که به من ذهنی بمیری، مثل جناب مولانا، و برنامه گنج حضور، واقعاً دوست تو آن ها هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

هر ولی را نوح و کشتیبان شناس

صحبّت این خلق را طوفان شناس



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶

کم گریز از شیر و اژدرهای نر

ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

ما باید جلوی کارافزایی خودمان را بگیریم، و مواظب باشیم مردم در زندگی ما کارافزایی نکنند. مولانا می گوید، فکر نکن که دوستان و آشنایان تو کارافزا نیستند. تو هر ولی و یا انسانی مثل مولانا را نوح بدان. نوح در اصل خداوند است، که می گوید، من فضا را باز می کنم، این فضای باز شده کشتی من است، و اگر تو هم کاری کنی، سوار کشتی یکتایی می شوی. اما هم نشینی با مردم، یا دوستی با هر من ذهنی طوفان است. وقتی با این ها قرین می شویم، روزگار و عمر ما را تلف می کنند، و درد ایجاد می کنند، و وقتی از آن ها جدا می شویم، فکرشان و یادشان حضور ما را می چرند و می برند. برای این که خودمان را از طوفان حفظ کنیم، باید سوار فضای باز شده، که کشتی ماست، بشویم.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور

رقیه اردبیل



اقرارنامه:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُوا لِعَادُوا، کارِ توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

بعد سه سال روی خود کار کردن و انداختن همانیدگی‌ها و پیشرفتی اندک، فراوانی زندگی شامل حالم شد، از حال خوب و برکات مالی و روابط خوب با همسر و بچه و خانواده. اما متأسفانه با نقل مکان کردن به خارج کشور شروع کردم به زندگی خواستن از مکان جدید، انسان‌های جدید و یا تحصیل و همانیدگی‌هایی در من بالا آمد. مثل خودبرتربینی و من ذهنی من که پندارکمال از ویژگی‌های بارزش است، خود را کامل می‌دید و شک نمی‌کردم که اشتباه فکر و عمل می‌کنم، در نتیجه دچار ریب‌المنون‌های متفاوتی شدم چراکه دوباره با همسر و فرزندم و پولم و تحصیلم و محل زندگی همانیده شدم و از آن‌ها شروع کردم تقاضای زندگی کردن و حس امنیت گرفتن و اشتباهات گذشته خودم را دوباره تکرار کردم و اشکال کار خود را متوجه نمی‌شدم، البته هم‌اکنون هم مسائلی که ایجاد کردم مانند مسائل مالی، خرابی رابطه با همسر و فرزندانم ادامه دارند و در حال تلاش برای جبران اشتباهاتم هستم، به یاری زندگی و آقای شهبازی نازنین و یاران معنوی.

از زندگی می‌خواهم به من توان فضاگشایی و عقل درستی برای جبران اشتباهاتم بدهد چون من با عقل من ذهنی خود و خانواده و فرزندانم را به سختی انداختم و با همانیده شدن دوباره با آن‌ها به آن‌ها آسیب زدم.

ای زندگی کمکم کن که بتوانم اشتباهاتم را جبران کنم و از ذهن خارج شوم و فقط از تو حس امنیت و عقل و هدایت و شادی بگیرم.

ای زندگی کمک کن قانون جبران را درمقابل گنج حضور، خانواده‌ام و کارم رعایت کنم.



این اشتباه من در طی دو هفته اخیر باز با بهبود کمی از روابط تکرار شد و دچار قبض‌های شدیدی شدم، در هفته‌های گذشته باز هم هویت‌شدگی با همسر و بچه را در خود دیدم و از زیر انقباض‌هایی که در بدنم ایجاد شده بود، رو به همسر و فرزندم برای انرژی گرفتن آوردم و از این کارم پشیمانم.

از ویژگی‌های من ذهنی من:

۱- «رُدُّوا لَعَادُوا» یکی از ویژگی‌های بارز من ذهنی من هست که تا کمی پیشرفت می‌کنم، منیت به من دست می‌دهد و باعث خودبینی و خودبرتربینی می‌شود و فکر می‌کنم کسی هستم و دچار غرور کاذب من ذهنی می‌شوم که من هم بلدم و از بقیه انسان‌ها بهترم و باید جدا از انسان‌های دیگر باشم که از طریق قرین به من آسیب نرسد، بی‌خبر که خودم بدترین من ذهنی را دارم.

۲- حسادت من که وقتی می‌بینم در کاری موفق نشدم و کس دیگری موفق شده من ذهنی من شروع به خودخوری می‌کند و یا شروع به ملامت خود می‌کند یا حرص ورزیدن و رقابت که باید من هم برسم مثلاً به همسر، که البته این کم‌تر شده است.

۳- من ذهنی مدعی من که همیشه ظاهرسازی می‌کند و پنهان می‌کند ایرادهایش را مثل این که هنوز زبان نروژی یاد نگرفته‌ام، یا در رشته کاری خودم ماهر نیستم، یا این که هنوز در رابطه با همسر و فرزندم دچار چالش هستم و هیچ‌کدام از ابعاد زندگی‌ام به خاطر بی‌عقلی من ذهنی و نتایج مسائل ایجاد شده در گذشته درست نیست و در حال جریمه دادن و حل مسئله هستم و با کمک زندگی می‌خواهم ناظر این باشم که مسئله جدیدی ایجاد نکنم.

۴- من می‌دانم من ذهنی من، که با اقرار نکردن به وضع خراب مادی، معنوی، رابطه‌ای خودش و پنهان کردن آن می‌گوید: من خودم می‌توانم درستش کنم و من و خانواده‌ام را به قصاب می‌برد.

۵- من ذهنی گردن‌فراز من، که با این همه درد و بی‌عقلی باز هم زمختی خودش را حفظ کرده است.



۶- من ذهنی معنوی من، که برای راه معنوی راه و روش تعیین می کند و احترام به کن فکان نمی گذارد که کار اصلی من فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه است.

۷- من ذهنی کاهل من، که قانون جبران را رعایت نمی کند و زرنگ بازی درمی آورد و زحمتی که باید بکشد را نمی کشد یا زحمت می کشد و آخرش که موقع نتیجه می شود، من را به ناامیدی می اندازد و در قدم آخر کار را رها می کند و من را به کارافزایی می اندازد، مثلاً من نتوانستم درسم را در دانشگاه نروژ به اتمام برسانم و ویزای دانشجویی من باطل شد.

۸- من ذهنی سست و بی تعهد من، که هر وقت برنامه ورزشی می گذارم یا برای خواندن زبان و یا یادگیری یک کار تخصصی شروع می کنم، یک هفته خوب پیش می رود، بعد یک هفته سست می شود و تعهدش کم می شود و گاه گاهی به وظایفش می رسد.

۹- من ذهنی هپروتی من، که چشمش را رو به واقعیت جلوی رویش می بندد و به جای این که پیام آن را بگیرد و نقص را بفهمد و شروع به حرکت کند به توهم می رود و خودش را مشغول به یک مسئله دیگری می کند.

۱۰- من ذهنی بی اولویت من، با پندار کمال به همه کار می خواهد برسد آخر سر هم به هیچ کاری نمی رسد و اولویت بندی در انجام کار ندارد و گیج می زند و دچار استرس می شود.

۱۱- من ذهنی بچه صفت من، من ذهنی ای که از بچگی از زیر مسئولیت کارهایش دررفته و گردن دیگران انداخته و راحت طلب و تنبل بوده و فقط در یک بعد که دوست داشته با پندار کمالش رشد کرده.

۱۲- من ذهنی خسیس من، که خوشی را نه به خودم و نه به دیگران، با ایرادگیری و قضاوت و عیب بینی و نادیده گرفتن تمام زیباییها و نعمتها حرام می کند و با به تأخیر انداختن باعث کارافزایی شده و فرصتهایی که باعث موفقیت می شود را از دست می دهد و پروسه کارها را به استهلاک می اندازد.

۱۳- من ذهنی ترسوی من، تا چالشی پیش می آید به جای این که تأمل و فضاگشایی کند، اول دست و پایش شروع به لرزیدن می کند و فکرها و دردها را فعال می کند.



۱۴- من ذهنی بی برنامه و نظم من، کاملاً شلخته و بدون برنامه ریزی است و برای همین وقتش هدر می رود و ظاهر آراسته ای ندارد.

۱۵- من ذهنی بی سواد من، حتی هیچ سوادى برای این که چه تغذیه ای درست است و چه غذا و رژیم سالمی را باید رعایت کند ندارد و باعث شده من مشکل در جسم مخصوصاً دستگاه گوارش احساس کنم.

۱۶- من ذهنی کهنه گرای من، من ذهنی که چسبیده به الگوها و عقاید قدیمی خودش و به هیچ وجه آپدیت نمی شود، مثلاً با تکنولوژی روز یا با زبان جدید یا با فرهنگ جدید آداپته نمی شود.

۱۷- من ذهنی غم پرست من، بیش تر فکرهای غمگین می کند تا فکرهای شاد و قصد دارد فکرهای دردآلود را به یاد من بیاورد و باعث آشفتگی خواب و استرس من می شود.

۱۸- من ذهنی تنوع طلب من، اول کاری بسیار خشنود و پراثری جلو می رود ولی بعد مدتی دچار کسالت و دلزدگی می شود و ثبات قدم ندارد و در نتیجه همه اش از یک شاخه به یک شاخه دیگر می پرد و آخر هم هیچ نتیجه ای نمی گیرد، به خاطر همین من در طول زندگی خیلی کار عوض کردم، حتی رشته تحصیلی عوض کردم.

۱۹- من ذهنی ناسپاس و ناشکر من، تمرکزش روی نواقص و ایرادها بوده و همیشه دنبال پندار کمال و هر چه بیش تر بهتر بوده و به چیزی که داشته شاکر و راضی نبوده و سکون نداشته و در عجله و حرص برای به دست آوردن بوده و همین استرس زیادی به من وارد کرده و همیشه باید چیز جدیدی را از صفر شروع می کردم، به جای صبر و ادامه و تداوم و حصول نتیجه.

۲۰- من ذهنی وقت تلف کن من، در انجام کارها بسیار کند است و یک کاری که ممکن است با تمرکز نیم ساعته انجام بشود، سه ساعت طول می کشد و نمی تواند متمرکز روی یک کار شده و آن را سریع و با قدرت انجام دهد.



ای زندگی خودت به من توان بده، تمام جبران‌های الهی را انجام دهم، ای زندگی خودت به من توان بده که صدق در زندگی داشته باشم، من اقرار می‌کنم که نمی‌توانم و نمی‌دانم، تا حالا هرکاری کردم با من ذهنی بوده، ای زندگی خودت پا در زندگی‌ام بگذار و کمک کن، من می‌خواهم اشتباهاتم را جبران کنم.

با عشق و احترام

نرگس از نروژ



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برداشت من از یکی از «ابیات هندسه معنوی» همراه با یک مناجات کوتاه.

به نام خداوند عشق

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نپهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

—خدای مهربانم به قول «مولانای عزیز» که می‌فرماید آفتابی بودم که در یک ذره ناگهان پنهان شده آن هم بنا به قضا و قدر تو که شاید خود باعث پختگی ما می‌شود. این آفتاب عالم‌تاب از پوسته نازکش ناگهان دهان باز می‌کند و در درونش محشر و عظمتی بر پا می‌شود که سر تا پا غرق شادی و شور و شمع می‌گردد و خود را بی‌نیاز و تهی از هر چیز بیرونی می‌داند. چراکه این صندوقچه اسرار درون بایستی در زمان و موقع مقرر خودش گشوده گردد و هرکسی به «شمس» بودن خود زنده شود.

—خدایا چه قدرت و نیروی خارق‌العاده‌ای در پشت هر اراده قرارداده‌ای که با عنایت تو می‌توان «کن فیکون» عظیمی ساخت و هر یک را به اصل خدایتش رساند.

—خدایا حال که به درونم تمرکز می‌کنم که از این دنیا چه می‌خواهم چیزی را پیدا نمی‌کنم. چراکه آفتاب درونم از آن ذره کوچک من ذهنی خودش را رهانیده و سراسر وجودم را سیراب کرده است. و هیچ چیز بیرونی نمی‌تواند این قدرت و جاذبه قوی را داشته باشد، که مرا به سمت و سوی خودش جذب کند.

—خدایا اگر تو بخواهی و من هم تسلیم خواست قضا و قدر تو باشم چه‌ها که نمی‌کنی.

—خدایا این شادی بی‌سبب که بدون هیچ‌گونه دست‌آویزی در درونم موج می‌زند با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنم.



—خدایا از این که این گونه به من توجه داری، و مرا مورد لطف و عنایت خودت که همان اشرف مخلوقات است قرار داده‌ای سپاسگزارم. و از تو می‌خواهم که در این راه یار و یاور من باشی، که تا بتوانم شایستگی بندگی‌ات را آن طور که درخور مقام و منزلت است انجام دهم، و بنده برگزیده تو باشم.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پرانرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون،

خدا نگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com